



جشن استقلال

به یادت است ؟
 کودکانی بیش نبودیم
 غرور چون فوران خون
 در رگهای مان میدوید
 و دل در حصار یک سرور گنگ
 می تپید
 و بی آنکه از واژه ها چیزی بدانیم
 خارج از ریتم می خواندیم
 « باز آمد جشن استقلال ما »
 « روزهای بهترین سال ما »
 « خوش بود در سایه آزادی »
 « روز ما و ماه ما و سال ما »
 آنگاه در پندار کودکانه مان
 در صحن گردآلود مکتب های کهنه
 رژه سربازان روی جاده
 چهره های آفتاب سوخته و باصلابت شان
 برق شمشیر های برهنه
 و آهنگ هیبتناک زنجیر تانک ها
 چراغانی میشد
 سیاه ، سرخ ، سبز
 اهتزاز درفش سه رنگ
 سمبول آزادی و شرف
 افتخار و عزت نیاکان ما
 بر قله ای شامخ پامیر لبخند میزد
 که از آن دور های دور
 از آنطرف یخچال های قطب شمال
 تا آنسوی آب های گرم « گنگ »





پدیدار بود
و امروز ...
که زمان
برموهای مان خاکستر پیری پاشیده
و خمیدگی قامت مان
آن روزها را در خاک های آلوده با خون
جستجو میکند
زهر در جام ماست
و تلخی شرم در کام ما
که نسلی تهی از وجدان و شرف
مزدورانی بی هویت مادرکش
حُرمت تاریخ آزادی را
و وقار پُر افتخار نیاکان مان را
به بهای هیچ فروختند
و با بزاق گندیده ای دهن های مُردار شان
خون قربانیان معرکه آزادی را
از کُتیبه ای سرزمین مان ستردند
اگر اسارت مفهوم زیست شان است
و شرف باختگی آیین شان
دیری نخواهد پایید
که باز عقابان زخمی مغرور
وارثان آزادی و شرف
در نیلگون سپهر
پدیدار میشوند
آن روز ...
روز مرک خفاش و کرگس خواهد بود
و باز از سقف این مُلک غرور آفرین
چلچراغ آزادی آویخته خواهد گشت
و باز ...
درفش خوشنمای سه رنگ
فراز قله های شامخ هندوکش
به پیشواز نسیم آزادی خواهد رقصید
و آیندگان

افراشته قامت
رسته از زنجیر بیداد
اسارت و استعمار
به صحن آموزشگاه های نو بنا یافته شان
خروشان و غرورآمیز
با سرفرازی
خواهند سرود
« بازآمد جشن استقلال ما »
« روزهای بهترین سال ما »
« خوش بود در سایه آزادی »
« روز ما و ماه ما و سال ما »

